

نقدی بر شیوه‌های ارجاع در نگارش

مصطفی صادقی

تحقیق، پیوسته با آن روبرو هستند و محافل علمی و مجلات تخصصی در چگونگی اعمال آن اختلاف نظر دارند. گروهی از نویسندگان یا شیوه‌های برخی مجلات از گذشته چنین بود که برای بیان منبع و مرجع خود تنها به نام کتاب و ذکر جلد و صفحه آن اکتفا می‌کردند و در پایان نوشته یا کتاب، تفصیل منابع خود را با مشخصات می‌آوردند. سال‌هایی است که روش دیگری ابداع شده و در جزئیات آن هم اختلاف نظر است. اجمالاً در این شیوه ابتدا نام نویسنده اثری که به آن ارجاع می‌شود، ذکر می‌کنند و آن گاه جلد و صفحه کتاب او را و البته برخی پس از نام مؤلف، نام اثر را هم می‌افزایند.

متأسفانه این اختلاف نظر سبب می‌شود گاه نویسنده مقاله یا کتاب برای انتشار اثر خود در مجله یا مرکزی که از نظر شیوه با یکدیگر اختلاف نظر دارند به رغم نظر خود، تغییرات بسیاری را در نوشته اش ایجاد کند یا این تغییرات توسط ویراستاران آن مجموعه اعمال می‌شود و مشکلاتی مانند اشتباه در ذکر نام مؤلف پدید آید. آنچه درباره‌ی ترجیح این روش استدلال می‌شود یا به نظر می‌رسد گفته شود، چند دلیل است:

۱. ارجاع به مؤلف، روشی عام و بین‌المللی است و باید شیوه‌های یکسان را رعایت کرد و به سمت اتحاد روش‌ها پیش رفت.
۲. در ارجاع به کتاب، اشکالاتی است که در ارجاع به مؤلف نیست؛ مانند تشابه نام کتاب‌ها که با ارجاع به مؤلف برطرف می‌شود.

مهم‌ترین هدف از «نوشتن»، رساندن پیام به مخاطب از ساده‌ترین راه ممکن است. اگر بنا باشد این ابلاغ و افهام، با انواع مغلق‌گویی‌ها یا سردرگم کردن‌ها همراه شود، رسا نخواهد بود. بی‌تردید برای تدوین یک کتاب یا مقاله علمی رعایت مسائلی لازم است که به عنوان «شیوه» شهرت دارد و اغلب مراکز یا مجلات علمی، برای خود شیوه‌نامه‌ای تدوین و تنظیم می‌کنند تا نویسندگان مرتبط با آن‌ها، شیوه‌های خاص آنان را رعایت کنند. لیکن از آنجا که این روش‌ها استانداردهای خاصی ندارند و معمولاً سلیقه‌ای است، خود با مشکلاتی روبرو است و به همین علت بسیاری از آن‌ها به طور جدی قابل نقد هستند.

در این نوشتار بنا داریم درباره‌ی این شیوه‌ها و برخی اشکالات آن‌ها سخن بگوییم. هدف آن است که اولاً باب نقد و بررسی و اظهار نظر و در نتیجه تعالی و تکمیل این روش‌ها گشوده شود. طبیعی است طرف مقابل هم درباره‌ی شیوه مورد نظر خود دلایلی دارد که به آن استدلال می‌کند. این نوشتار می‌تواند باب نقد و بررسی نظریات مختلف را بگشاید. هدف دوم، توجه دادن به این نکته است که صاحبان یک شیوه، روش خود را وحی منزل ندانند و دیگران را به عمل به آن الزام نکنند. این نوشتار سعی دارد که اگر نتواند شیوه مورد نظر خود را ترجیح دهد دست کم آن را در کنار شیوه‌های دیگر رسمیت بخشد.

آنچه در اینجا مورد نظر است نقد موضوعات زیر است:

- نخست، ارجاع به مؤلف
- دوم، چگونگی ثبت جلد و صفحه
- سوم، ارجاع در متن
- چهارم، تکرار مشخصات کتاب‌نامه‌ای در پاورقی
- پنجم، ارجاع در پی‌نوشت
- ششم، ارجاعات مکرر

نقد نخست: ارجاع به مؤلف

موضوع شیوه‌آدرس دهی (ارجاع) در تحقیق و پژوهش، شاید موضوعی بی‌اهمیت و جزئی به شمار آید، اما اهل مطالعه و



۳. در ارجاع به مؤلف، گوینده مطلب هم روشن می شود و در مباحث علمی، شناختن نظریه پرداز مهم تر از نام کتاب اوست. به عبارتی، گوینده سخن هم معین می شود تا بتوان نظرات افراد را تشخیص داد.

به نظر می رسد مهم ترین استدلال طرفداران این شیوه، سه نکته پیش گفته و در میان آن ها مورد دوم باشد. درباره دلیل اول باید گفت:

اولاً چنین نیست که این روش، شیوه ای بین المللی و عام باشد؛ بلکه حتی در میان نویسندگان غیر ایرانی همیشه این گونه نیست که ابتدا ارجاع به مؤلف باشد.

ثانیاً هیچ الزامی در تقلید از دیگران یا ضرورتی در یک دستی افراطی در روش ها تا این اندازه وجود ندارد. اگر نویسندگان غیر ایرانی و غیر فارسی ترجیح می دهند ارجاعات خود را با نام مؤلف آغاز کنند یا برای نویسنده بیش از اثرش ارزش قائل باشند ما می توانیم روش دیگری و البته معقول و قابل دفاع داشته باشیم.

حقیقت این است که شیوه ارجاع به مؤلف، ارمغان غرب است. ما بنا نداریم هر چه را که از غرب آمده است نادرست بدانیم؛ اما این هم درست نیست که هر چه در میان آنان رواج یافت و به اصطلاح بین المللی شد، بی چون و چرا عمل کنیم. گذشته از آن که این روش به صورت کامل و آن گونه که در میان آنان انجام می شود در مقالات و کتاب های ما اعمال نمی گردد.

روش های تحقیقات غربی در علوم انسانی، روش هایی کارآمد و اغلب پسندیده است، اما این بدان معنا نیست که روش ارجاع دهی را هم از آنان بگیریم؛ زیرا محدودیت هایی که در ارجاع به منابع فارسی و عربی وجود دارد در میان آنان نیست و نباید آن ها را نادیده گرفت.

از طرفی گفته می شود مبدعان این روش یا نویسندگان غیر ایرانی برای یک طرز تفکر بیشتر از یک کتاب و اثر، ارزش و اهمیت قائلند؛ لذا به هنگام بیان یک مطلب، ابتدا نام گوینده آن را ذکر می کنند. آیا این هدف با ارجاع به کتاب حاصل نمی شود؟ هنگامی که در متن از صاحب نظریه ای نام برده شد یا سخنی از یک شخص نظریه پرداز نقل شد سپس در ارجاعات، نام کتاب او آمد، چه تفاوتی با ارجاع به مؤلف دارد؟ ضمن این که در بسیاری از موارد، گوینده اثر تنها یک ناقل است و خود هیچ نظریه ای در موضوع ندارد. پس این جا چه اهمیتی در گوینده سخن نهفته است؟

از سوی دیگر ارجاع به مؤلف، با آنچه در معارف دینی ما گفته شده است که «أَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ وَلَا نَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ»^۱ معارض است. روش مورد انتقاد ما مبتنی بر بخش منفی و نهی شده این سخن امیر بیان است.

درباره دلیل سوم هم باید گفت، اگر شناخت گوینده کلام، لازم باشد هیچ محظوری از نام بردن او در متن وجود ندارد؛ اما اگر برعکس باشد و نگارنده نخواهد به راحتی نام گوینده مطلب را در دسترس مخاطب و خواننده قرار دهد چنین امری امکان نخواهد داشت و ناچار است نام مؤلف را بیاورد. روشن است که نگارنده کتاب یا مقاله در موارد بسیاری در صدد نقد و رد مطالب دیگران است و به هر دلیلی بنا ندارد در پایین صفحه یا پی نوشت نام افراد را به مخاطب اعلام کند.

اما درباره دلیل دوم که گفته می شود برای رفع تشابه نام کتاب ها، لازم است نام مؤلف پیش از نام کتاب بیاید، به تفصیل بیشتری پرداخته، می گوئیم:

۱. همین اشکال و بلکه اشکالاتی متعدد و شدیدتر به روش ارجاع به مؤلف وارد است؛ زیرا اگر تشابه نام کتاب در یک رشته علمی ممکن است، تشابه نام نویسنده در همان رشته و بلکه علوم دیگر بیشتر امکان دارد. اگر ذکر نام کتاب تا حدود زیادی خواننده را به نام کتاب مورد نظر هدایت می کند قطعاً نام نویسنده ای چون شیخ صدوق یا شهید مطهری نیازمند ذکر نام کتاب او هم هست و هیچ گاه برای مخاطب فقط ذکر نام مؤلف کفایت نمی کند.

۲. اشکال دیگر این روش مربوط به نام خانوادگی است که ارجاع با آن شروع می شود. از مبدعان این شیوه می پرسیم نام خانوادگی افرادی مانند راغب اصفهانی، خطیب بغدادی، ابن ابی الحدید مدائنی، ابن بابویه صدوق و متقی هندی چیست؟ نام خانوادگی عنوانی واضح نیست تا بتوان آن را ملاک قرار داد.^۲ بلکه در زبان های غیر فارسی تشخیص نام خانوادگی با مشکل یا اختلاف روبه رو است. حتی در زبان فارسی افراد فراوانی هستند که درباره شروع با نام خانوادگی آنان نمی توان اظهار نظر قطعی کرد. در زبان عربی این مسئله جدی است که چون افراد با سه نام شناخته می شوند کدام یک را ابتدا ذکر کنیم؟ نام هایی مانند: مقدسی سلمی شافعی، عبدالعظیم عبدالعلیم، ریاض محمد حبیب الناصری، حسن ابراهیم حسن. همچنین در زبان های دیگر مانند فان فلوتن، اتان کولبرک، جولوس کریستون.

برای نمونه در مجله ای علمی-ترویجی^۳ در ردیف الف کتابنامه آمده است: «ابن نعمان معروف به شیخ مفید، اوائل

۱. غررالحکم، آمدی، قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶، ص ۴۲۸.

۲. در دو اثر زیر به نبود ضابطه واحد برای نام مؤلفان و مشکل تشخیص نام خانوادگی و لزوم بررسی درباره آنها اشاره شده است: فهرست مستند مشاهیر و مؤلفان، ویراسته فرشته مولوی تهران، کتابخانه ملی، ص یازده، ۱۳۷۶؛ کتابشناخت، محمد اسفندیاری، قم، خرم، ص ۱۸، ۱۳۸۶.

۳. پژوهش های فلسفی کلامی، دانشگاه قم، ش ۱۹، ص ۵۸.

المقالات ...» در حالی که شیخ مفید هیچ گاه به این عنوان معرفی نشده و نمی شود.

۳. در کنار این اشکال، القاب و عناوین تشریفاتی و احترامی وجود دارد که پیش از نام می آید مانند: علامه، آیت الله، شیخ، استاد، دکتر و اکنون مجله ای تخصصی از یکی از دانشگاه ها^۴ در برابر نگارنده است که «علامه حلی» را در ردیف الف با عنوان «العلامه الحلی» و «قطب الدین شیرازی» را در ردیف قاف آورده است. بنابراین قطب الدین لقب یا نام خانوادگی محسوب شده است نه شیرازی. در حالی که اغلب می نویسند: «راوندی، قطب الدین» یا «طبرسی، فضل» و «طوسی، محمدبن حسن».

پس باید گفت: قطعاً مراد صاحبان این شیوه، نام خانوادگی نیست؛ چون مفید، طوسی، صدوق، ابن حزم، عیاشی و ... نام خانوادگی به شمار نمی روند بلکه هر یک عنوانی است مانند نام محل یا نام جد یا یکی از اجداد یا نسبت یا شهرت. بنابراین لازم است نگارنده ای که بنا دارد کتاب یا مقاله ای برای صاحبان این شیوه ارائه دهد در مرحله اول بررسی کند که چگونه نام و نام خانوادگی را بیاورد و کدام یک را انتخاب کند. در عین حال ممکن است ویراستار محترم، بخشی از آنچه را مؤلف تنظیم کرده تغییر دهد و مثلاً کلمه شیخ را در کنار نام مفید و صدوق یا علامه را در کنار نام طباطبایی بیاورد. مشکل بعدی، مربوط به خواننده است که نمی داند روش آن مرکز یا پژوهشگاه یا دانشگاه یا مجله بر این قرار دارد که کلمه علامه و امثال آن را در ردیف خودش یعنی مثلاً «ع» و مثلاً پیش از نام خانوادگی «علوی» می آورد. ولی در نوشته دیگری نام علامه طباطبایی را در ردیف «ط» باید جستجو کند.

حال اگر برای مؤلفانی بتوان چند نام توجیه کرد مثلاً: ابن سعد زهری، ابن حزم اندلسی، ابن خیاط عصفری و ... باز هم نگارنده و ویراستار و خواننده هر سه در تکاپو خواهند بود که کدام یک نام خانوادگی و کدام مشهورتر است؟ اگر متخصصان رشته ای خاص، مؤلفی را با نامی بشناسند که غیر متخصصان آن رشته او را با دیگر شهرتش می شناسند چه باید کرد؟ مثلاً در کتابی^۵ «قاضی عبدالجبار معتزلی» به همین شکل در ردیف قاف آمده است در حالی که این چنین معمول نیست.

جالب است به نمونه دیگری از آشفتگی ارجاع در مجله ای علمی- پژوهشی^۶ که در کتابنامه مقاله و به ترتیب زیر آمده است، توجه کنیم:

ابن بابویه قمی، ابو جعفر محمد بن علی [شیخ صدوق]

جبعی عاملی، زین الدین [شهید ثانی]

شیخ بهائی، بهاء الدین حارثی عاملی

علم الهدی، [سید مرتضی]

مفید، محمد بن نعمان

موسوی خمینی، سید روح الله [امام خمینی]

در همه موارد این آدرس دهی، اشکالاتی به چشم می خورد: الف) شیخ صدوق غیر از ابن بابویه و فرزند او است و با اینکه ممکن است به اولی هم این بابویه اطلاق شود، لیکن مشهور و معمول نیست.

ب) در مورد شهید ثانی اینکه با کدام عنوان (جبعی یا عاملی یا حتی شهید ثانی) آغاز کنیم، محل تأمل و سردرگمی است. ج) نام شیخ بهائی نباید به اعتبار عنوان «شیخ» در ردیف شین قرار گیرد.

د) لقب علم الهدی گرچه برای سید مرتضی درست است، اما چه ترجیحی هست که آن را با لقب مشهورترش یعنی مرتضی شروع نکنیم؟

ه) چرا عنوان «شیخ» برای مفید که به یقین مقام او کمتر از شیخ بهائی نیست و اغلب برای او اطلاق می شود، نیامده است؟ (و) تردیدی نیست که لقب خمینی شناخته شده تر از نام خانوادگی موسوی است و این نام بایستی با افزودن کلمه امام در ابتدایش، در ردیف خ بیاید. جای خوشوقتی نیست که در مجله ای علمی- پژوهشی که در مهم ترین مرکز دانشگاهی کشور منتشر می شود چنین اشکالاتی وجود داشته باشد.

۴. اشکال دیگر در مواردی است که خالق یک اثر نوشتاری، بیش از یک نفر است. اگر نام آنان در کتاب ارجاعی مشخص باشد در این روش گفته می شود از نفر اول نام برده شود و به جای نقرات بعدی، کلمه «و دیگران» بیاید. به فرض آنکه این توجیه پذیرفته شود در موردی که روی کتاب نام یکایک افراد نوشته نشده و به عنوان نمونه «جمعی از نویسندگان» آمده است، چه باید کرد؟ آیا معقول است عنوان «جمعی از نویسندگان» در ردیف حرف جیم و مثلاً پس از نام «جعفری» بیاید؟ چنانکه برخی مراکز این روش را انجام می دهند و خواننده را سردرگم می کنند.^۷ راه دیگری که به آن عمل شده است، این که نام کتاب را بدون نام نویسندگان، در ردیف حرف آغازین کتاب بیاوریم. نگارنده این سطور، نمونه این کار شگفت انگیز را در اختیار دارد

۴. آینه معرفت، فصلنامه پژوهش های فلسفه و کلام، ش ۷، ص ۴۰.

۵. ایمان گروی، رضا اکبری، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۲۷۲.

۶. مقالات و بررسی ها، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دفتر ۷۹، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۷. چالش سیاست دینی، نجف لک زایی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۳۹۳.

و به نظر نمی‌رسد که این کار هیچ توجیه معقولی داشته باشد. از طرفی کتاب‌هایی که نویسندگان آن تعددند و عنوانی شبیه «جمعی از نویسندگان» روی آن آمده است، کم نیست.

نمونه دیگر جایی است که کتاب به مجموعه یا مرکز علمی منسوب باشد. مثلاً در کتابنامه کتابی^۸ ارجاع به دو اثر با عنوان «بخش ...» و «پژوهشگاه» آمده است:

۱۳. بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناضرة ...

۱۴. بخش فرهنگی جامعه مدرسین، ربا، چاپ اول ...

۱۵. بهرامی، ...

۱۸. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پول در نگاه ...

۱۹. توحیدی، ...

۵. مشکل سازتر از آن‌ها جایی است که نویسنده اثر، شناخته شده نیست. از مبدعان شیوه ارجاع به مؤلف می‌پرسیم در چنین مواردی به جای نام نویسنده چه واژه‌ای قرار دهیم؟ نگارنده این سطور مواردی را سراغ دارد که در چنین مواردی، جای نام مؤلف خالی است و نام کتاب در ابتدا قرار گرفته است. چنانکه در کتابی^۹ عنوان اخبار الدوله العباسیه که مجهول المؤلف است، با نام کتاب آغاز شده اما در بقیه موارد با نام مؤلف آغاز شده است.

۶. در همین جا باید به آثاری اشاره کنیم که منسوب به یک نویسنده است و نام بردن از او به عنوان صاحب قطعی اثر، عالمانه نیست و ارجاع دهنده نمی‌خواهد از کلمه «منسوب» درباره آن صرف نظر کند؛ بلکه لازم می‌داند این مطلب را به خواننده توجه دهد.

۷. درباره مجموعه آثار یک شخص، به خصوص اگر ترجمه شده باشد، نام چه کسی می‌آید؟ نام نویسنده اصلی یا تنظیم کننده (جمع آوری کننده) و مترجم؟ مجموعه آثار افلاطون به نام خود اوست یا لطفی؟ در دائرةالمعارف‌ها شیوه واحدی وجود ندارد. گاه به نویسنده مدخل و گاه به مسئول اصلی یا سر ویراستار ارجاع می‌شود.

۸. برخی کتاب‌ها یا مجلات که مقید به ذکر مترجمان قرآن و کتاب مقدس هستند، در این موضوع دچار تناقض شده‌اند. در مجله‌ای تخصصی در موضوع فلسفه^{۱۰} که کتابنامه به شیوه نام مؤلف است در خصوص قرآن و نهج البلاغه به نام مترجمان و مشخصات نشر، اشاره شده و طبق معمول، این دو کتاب در ابتدا و بدون رعایت ترتیب الفبایی - که البته باید چنین باشد - آمده است؛ سپس ادامه کتابنامه به شیوه دیگر انجام شده است. بنابراین، در روش دوگانگی پدید آمده است. حال آن که تأکید می‌شود در این امور - حتی اگر روش نادرست است - یک دستی از بین نرود.

۹. اشکال دیگری که زائیده شیوه ارجاع به مؤلف است، آنکه

برخی از ویراستاران هنگامی که نام نویسنده یک اثر همراه آن اثر می‌آید، نسبت به دیگر ارجاعات استثناء قائل می‌شوند و در این موارد از ذکر نام مؤلف، پیش از اثرش خوددای می‌کنند. به عنوان نمونه به جای «طوسی، رجال طوسی»، فقط می‌نویسند: «رجال طوسی»، یا به جای «یعقوبی، تاریخ یعقوبی»، می‌گویند: «تاریخ یعقوبی». هر چند به نظر می‌رسد این استثنا برای پرهیز از تکرار نام مؤلف پسندیده است، اما کافی نیست. ضمن آن که با اصل یک دستی مخالف است. بهتر آن است که این روش فراگیر باشد نه آنکه به عنوان استثنایی در شیوه ارجاع به مؤلف به کار رود.

بی تردید مشکلاتی که گفته آمد در شیوه ارجاع به کتاب وجود ندارد ولی در شیوه ارجاع به نویسنده، حل شدنی نیست.

تنها اشکالی که در آغاز کردن به نام کتاب ممکن است پدید آید - و آن هم شایع نیست - این است که گفته می‌شود نام برخی کتاب‌ها اختلافی است یا دو گونه نام گذاری دارد. به نظر می‌رسد در این موارد - که به اندازه اشکالات ارجاع به مؤلف نیست - به نام مشهور کتاب بسنده شود. مانند «من لایحضره الفقیه» به جای «کتاب من لایحضره الفقیه» یا «أنساب الأشراف» به جای «جمل من أنساب الأشراف». چنانکه کافی است درباره منابع کهن که گاه کلمه «کتاب» در کنار نام اثر آمده است، به نام مشهور ارجاع دهیم و کلمه «کتاب» را در نظر نگیریم، مانند «الفهرست» به جای «کتاب الفهرست». راه دیگر آن است که به کمک نشانه‌ای مانند فلش به نام اصلی و غیر مشهور کتاب ارجاع دهیم؛ مثلاً در حرف میم بنویسیم: «الملاحم یا ملاحم ابن طاووس ← التشریف بالمنن» و در ردیف تاء مشخصات کتاب را ذکر کنیم.

از طرفی لازم نیست برای فرار از این اشکال در محظور دیگری قرار بگیریم. مثلاً در مجله‌ای علمی - پژوهشی^{۱۱} نام کتاب نجاشی «فهرست أسماء مصنفی الشیعه» ذکر شده است؛ در حالی که بر روی جلد و عطف این کتاب عنوان «رجال النجاشی» وجود دارد و همین نام هم شهرت دارد. ارجاع دهنده خود را به زحمت انداخته و به جای نام مشهور از عنوان «فهرست» استفاده کرده است. البته این کتاب، در حقیقت فهرست است، اما به غلط نام «رجال» بر آن غلبه کرده و

۸. حقوق مالی زوجه، فرج الله هدایت، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۶.

۹. تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور، مصطفی صادقی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۵.

۱۰. حکمت و فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، ش ۷، ص ۲۱ و ۵۳.

۱۱. مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۹، ص ۱۲۷.

ایجاد می‌کند، زمانی است که پس از چندین صفحه، ناگهان کلمه همان یا همو، خواننده را به تکاپو می‌اندازد که مقصود از آن، کدام نویسنده یا چه کتابی است؟ در اینجا به نمونه‌ای از یک مجله تخصصی^{۱۲} توجه می‌کنیم:

در صفحه ۱۰۱ این مجله پی نوشت شماره ۴۹ چنین آمده است: «۴۹. ابن عذاری، همان، ج ۲، ص ۳۴». خواننده برای یافتن نام کتاب ابن عذاری (فرض آنکه آن را نداند) یک پی نوشت‌های پیشین را بررسی می‌کند. از آنجا که برخی از این پی نوشت‌ها چندین سطر است و حجم زیادی از نام مؤلفان و کتاب‌ها را دربر دارد فرصت بسیاری لازم است تا همه آنها بررسی شود. تا آنکه به پی نوشت شماره ۳۳ در صفحه ۱۰۰ می‌رسیم: «۳۳. ابن عذاری، همان، ج ۱، ص ۳۴». باز هم ناامید از این مرحله، ادامه می‌دهیم و چشمانمان را در پی کلمه ابن عذاری دیگری می‌چرخانیم. در ص ۹۸ بار دیگر در پی نوشت ۲۲ آمده است: «۲۲. ر. ک: ابن عذاری، همان، ج ۱، ص ۹۹-۱۶۰». ادامه می‌دهیم تا پی نوشت شماره ۱۹ که «ابن عذاری؛ همان» تکرار شده است. پس از آن به صفحه اول از پی نوشت‌ها می‌رسیم (صفحه ۹۷ مجله) که در ارجاع شماره ۸ باز هم آمده است: «ابن عذاری، همان، ج ۱، ص ۸۰». سرانجام قدری بالاتر در پی نوشت شماره ۲ می‌یابیم که ابن عذاری چه کتابی است: «۲. ابن عذاری، البیان المغرب». بنابراین برای آنکه چند کلمه نام کتاب را نیاوریم خواننده بیچاره را مجبور کردیم چندین صفحه را اجمالاً مطالعه کند. فاصله پی نوشت دوم تا آخرین موردی که در آن آمده است: «ابن عذاری، همان» (یعنی پی نوشت شماره ۸۳)، هشت صفحه است یعنی اگر خواننده، مطلب مربوط به ارجاع شماره ۸۳ را پی گیری کند و از نام کتاب ابن عذاری آگاه نباشد بایستی هشت صفحه را نگاه کند!!

با این حال اگر دقت شود و تنها در یک یا دو پاورقی پیوسته، با واژه همو یا همان از تکرار مخجل جلوگیری شود، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه پسندیده خواهد بود. اما مشکل در جایی است که این روش برای ارجاع به مؤلف به کار گرفته شود یا در ارجاع به کتاب، فاصله بیش از چند صفحه شود.

نقد چهارم: محل آدرس‌دهی (متن، پاورقی یا پی نوشت؟)

یکی از موارد اختلافی میان آثار و مجلات علمی، محلی است که مشخصات اثر را در بر می‌گیرد. غالب مجلات و حتی ۱۲. تاریخ اسلام، فصلنامه علمی تخصصی دانشگاه باقرالعلوم، ش ۳، صفحه ۹۷ به بعد.

این نام برای خواننده کافی است. اشاره یا توجه دادن به چنین مطلبی اختصاص به مباحث تخصصی و بررسی‌های کتاب‌شناسانه دارد و نباید در کتابنامه و پی نوشت تأثیر گذارد.

نقد دوم: تکرار مشخصات منابع

یکی از روش‌هایی که امروزه انجام آن در کتاب‌ها و به خصوص پایان‌نامه‌ها الزامی است، اینکه در اولین ارجاع به هر اثر، مشخصات کامل اثر بیاید و در ارجاعات بعدی با کلمه همو و همان به هر مورد برگشت داده شود. طبیعی است مشخصات کامل اثر علاوه بر اولین پاورقی، در کتابنامه تکرار خواهد شد. روشن نیست وقتی قرار است در کتابنامه مطلبی به وضوح بیان شود چرا در اولین پاورقی تکرار آن بیاید؟ نگارنده توجیهاتی درباره این روش شنیده‌ام که قانع کننده نیست. پاورقی برای آن است که خواننده محقق به اجمال از منبع مطلب آگاه شود؛ اگر بناست از مشخصات نشر نیز مطلع شود زحمتی نیست که آخر کتاب یا مقاله را بنگرد و بر آن دست یابد. بی شک، این زحمت نسبت به شلوغی ناشی از تکرار مشخصات اثر، کمتر است. در این روش حجم زیادی از اطلاعات - که به نظر می‌رسد برای آن تعجیلی نیست - در یک پاورقی جمع می‌شود. این موضوع در پاورقی‌های اولیه و صفحات نخست کتاب یا مقاله آشفتگی و شلوغی بیشتری ایجاد می‌کند و یافتن ارجاعات اصلی را برای خواننده دشوار می‌سازد. اگر فرض کنیم کتابی ۲۰۰ صفحه‌ای، حدود ۱۰۰ مأخذ داشته باشد و به طور میانگین در هر دو صفحه یک منبع با مشخصات کامل (حدود یک سطر) ذکر شود؛ آن گاه همان یک سطر در آخر اثر هم تکرار شود، حجمی قابل توجه بر نوشته افزوده خواهد شد. چه ضرورتی است جز آنکه در پاورقی میان جلد و صفحه و میان نام کتاب با مشخصاتی تکراری، آن همه فاصله ایجاد شود؟!

نقد سوم: استفاده از همو و همان

یکی از شیوه‌های معمول، استفاده از کلمات «همو» یا «همان» به جای تکرار نام نویسنده یا کتاب است. این کار گرچه در هر دو شیوه (ارجاع به مؤلف یا کتاب) می‌تواند اجرا شود، لیکن عملاً در شیوه ارجاع به مؤلف بیشتر و معمول تر و اشکالات آن جدی تر است. اولین اشکال زمانی است که نویسنده، آدرسی را نوشته است و به هر دلیل هنگام چاپ یا اصلاح، شماره ارجاع تغییر کند یا جابجا شود و به تبع آن «همو» یا «همان» اشتباه می‌شود. از این مورد - که در حقیقت قصور ناشر یا ویراستار یا نمونه خوان است - که بگذریم آنچه برای خواننده مشکل جدی

نمونه دیگر، با این تفاوت که روش آدرس دهی قبلی به مؤلف بود و بعدی به کتاب است.^{۱۴}

جغرافی دانان، این شهر را یا «قاسان» نام کرده اند (سفرنامه، ص ۱۱۴؛ جهان نامه، ص ۵۷؛ الانساب، ج ۳، ص ۳۱ و ۳۲ و ج ۴، ص ۴۲۶؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۵؛ اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۲، ص ۱۱ و ج ۳، ص ۷؛ توضیح المشتبیه، ج ۷، ص ۲۶؛ تبصیر المنتبیه، ج ۳، ص ۱۱۴۷) یا «کاشان» (اشکال العالم، همان؛ جهان نامه، ص ۶۲ و ۶۳؛ آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۴۵۲؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۳۹۲) و یا - عمدتاً در بیشتر موارد - «قاشان» (الروض العطار، همان؛ الانساب، ج ۴، ص ۴۲۷؛ مسالک و ممالک، ص ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۳ و ۲۰۹؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۱۶۹؛ آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۴۳۲ و ۴۳۳؛ احسن التقاسیم، ص ۳۸۵؛ معجم البلدان، همان، ص ۲۹۶ و ۲۹۷ و ج ۳، ص ۱۹).

این متن که نزدیک ۹ سطر از مجله را اشغال می کند، فقط یک جمله است: «جغرافی دانان، این شهر را یا قاسان نام کرده اند یا کاشان و یا - عمدتاً در بیشتر موارد - قاشان» بنابراین حدود ۷ سطر ارجاع داخل متن آمده است. این در صورتی است که مقاله، پی نوشت هم دارد و عدد ۲ روی کلمه کاشان مربوط به پی نوشت است که یک سطر توضیح دربر دارد.

چه می شد که همه ارجاعات در پی نوشت و بهتر از آن در پاورقی می آمد و خواننده برای گرفتن پیام دوسطری مجبور نبود در لابلای ۹ سطر جستجو کند؟! ضمن آن که امروزه قلم پاورقی ریزتر نوشته می شود و زیباتر از ایجاد این آشفتگی است.

نمونه ای دیگر با ارجاع به مؤلف و شلوغی بیشتر با کلمات لاتین.^{۱۵}

... اکنون این اکثریت سنی، حدود ۸۵ درصد جمعیت مسلمانان و اقلیت شیعی، حدود ۱۵ درصد آن را تشکیل می دهد (برای این ارقام قس: مقاله «اسلام»، در Ei2، فقرات آخر مقاله)؛ لذا توجه غربیان معطوف اکثریت بوده (طباطبایی، ۱، Ch، دونالدسن، فصل ۱۶، دائرةالمعارف اکسفورد جهان اسلام معاصر، ۲۴۷، VOI2، بویژه مقاله «اسلام» و آن اکثریت نیز خود را نماینده اسلام دانسته اند (دائرةالمعارف جهان اسلام، Vol.1، PP.63-64).

۱۳. نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۵۱ و ۵۲، ص ۱۳۶.

۱۴. کاشان شناخت، مجله دانشگاه کاشان، ش اول، ص ۱۲۹.

۱۵. مقالات و بررسی ها، دفتر ۶۳، ص ۱۶۱.

مواردی از کتاب ها، ارجاعات را به انتهای مقاله یا کتاب می برند که از آن به پی نوشت تعبیر می کنیم. اکثر قریب به اتفاق کتب و دسته ای از مجلات، ارجاعات را در پاورقی می آورند. در برابر این دو شیوه، ارجاع در متن است که خواننده را خسته می کند و پرازندهای بسیاری را مقابل او قرار می دهد. با وجود آن که شیوه پی نوشت، امروزه در بسیاری از مجله ها معمول است این اشکال متوجه آن است که در حقیقت ذکر منبع را از دسترس خواننده دور می دارند. ارجاع در متن نیز افراط در دسترس قرار دادن آدرس است. به نظر می رسد اگر شیوه پاورقی انتخاب شود (همان گونه که در اکثر کتاب ها معمول است) از این افراط و تفریط بی نیاز خواهیم بود. روشن است که در روش پاورقی، همانند کتاب، فهرست منابع در پایان مقاله می آید.

ارجاع در پی نوشت در جایی که خواننده بخواهد یکایک ارجاعات مقاله را ببیند - و فرض ما نیز همین است؛ زیرا سخن از مجلات تخصصی و خوانندگان خاص است - باید از متن دور شده، انتهای مقاله را بیابد، آنگاه شماره پی نوشت را تطبیق دهد تا به ارجاع مورد نظرش برسد. به خصوص که متن مقاله طولانی باشد. اشکال دیگر آن، در جایی است که به هر دلیل شماره ای از ارجاعات جابجا شود. نگارنده مقالاتی سراغ دارد که ارجاعات آن با متن سازگار نیست و مشخص است که در شماره آنها اشتباهی رخ داده است.

به متن زیر که از نشریه ای علمی پژوهشی است^{۱۳} توجه کنید: آن گاه همان جنس را به قیمتی کمتر، ولی به نقد از او می خرد تا بدین وسیله بدهکار، دینش را ادا کند (ابن ادریس، سلسله البیاض، و ۴/۳۹۲ و ۳۹۴؛ بحرانی، ۲۰/۹۳؛ ابوحیب، ۲۷۰؛ زحیلی، ۴/۴۷۶) و طلبکار نیز به سود مورد نظر خود دست یابد (شوکانی، ۵/۲۰۷؛ زحیلی، ۴/۴۶۷). از این رو، به نظر شیخ طوسی هر گاه طلبکار در انجام معامله مزبور شرط باز خرید نکند و مدیون بتواند مال را به دیگری بفروشد تا قرضش را ادا کند، اشکالی ندارد. (طوسی، الاستبصار، ۳/۸۰). به هر حال همان گونه که محقق کرکی (۴/۲۶۲) گفته است ...

ارجاعات متن بالا بیش از مطالب آن است. شکی نیست که ارجاع، لازم و نشانگر علمی بودن کار است؛ اما آیا به قیمت منحرف کردن مخاطب از مطلب؟ آیا نمی توان این ارجاع را به پایین صفحه یا پی نوشت برد تا خواننده، ابتدا مطلب را بدون وقف و هرگونه مانع، مطالعه و درک کند و در صورت نیاز به منابع و مآخذ آن، مراجعه کند؟ می پذیریم که در دائرةالمعارف ها از چنین روشی گریز نیست و آن را استثنا می کنیم.

می شود؛ زیرا شیوه شناخته شده ای نیست. گویا مراد نویسنده چنین است که: فهرست «چاپ طباطبایی» (فهرست منتخب الدین، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبایی) و «چاپ محدث ارموی» و «بحار الانوار»، مراد از «خ ل» هم نسخه بدل است که علی القاعده همه اینها باید در پاورقی یا پی نوشت می آمد.

شیوه پیشنهادی

اکنون که روش های مذکور نقد شد شایسته است نگارنده و جمعی که هم عقیده او هستند روش موردپسند خود را ارائه نمایند تا مقبول جامعه علمی قرار گیرد یا نقد و بررسی شود و یا دست کم به عنوان روشی در کنار دیگر روش ها رسمیت یابد به گونه ای که اگر بر آن عمل شد و مقاله و کتابی نوشته شد به دست جراحی ویراستاران روش مخالف پاره پاره نشود. در عین حال تعیین چگونگی ارجاع به عنوان شیوه ای هماهنگ، البته با در نظر گرفتن همه جوانب و پس از نقد و بررسی کامل، برعهده نهادهی مانند فرهنگستان است.

روش های پیشنهادی را می توان در قسمت هایی ارائه کرد:

الف) در اصل ارجاع و چگونگی ابتدا به کتاب یا نویسنده؛

ب) در محل ارجاع که پاورقی یا پی نوشت باشد؛

ج) در شیوه جزئیات مشخصات اثر.

الف) پیشنهاد می شود ارجاع به یک منبع بدون هرگونه تکلف تنها به نام کتاب و با ذکر شماره جلد و صفحه باشد.

درباره نام کتاب، اگر نام اختلافی است یا دو گونه از آن نام برده می شود، نام مشهور ذکر شود. درباره شماره جلد و صفحه نباید اصرار در علائم «ج، ص» یا تکرار ویرگول باشد، بلکه علامت (/) صحیح به نظر می رسد.

ب) شایسته است محل ارجاع به جای آنکه در متن باشد و خواننده را سردرگم کند و روانی متن را از او بگیرد و هر لحظه به دست انداز پراتز و ارجاع بسپارد، پاورقی در نظر گرفته شود. البته اگر مجله ای یا مرکزی علمی اصرار بر بردن ارجاعات به پی نوشت داشت و خواننده هم مایل بود صفحات متعدد مقاله را ورق بزند تا هر پی نوشت را مطالعه کند، اصراری بر پاورقی نیست!

ج) درباره شیوه بخش های ریز و مشخصات اثر چنین پیشنهاد می شود: نام کتاب، نام نویسنده؛ نام محقق یا مترجم؛ محل نشر؛ نام انتشارات، زمان نشر. (به علائم سجاوندی از ویرگول و نقطه ویرگول و دو نقطه و نقطه توجه شود.)

دیگر اینکه از زمینه تاریخی روابط میان شرق و غرب به ویژه شرق اسلامی و غرب مسیحی نیز نباید غافل بود؛ (در این باره بنگرید به: نامه فرهنگ، سال چهارم، شماره چهارم، ویژه نامه اسلام و غرب) ...

از طرفداران این شیوه ها می پرسیم این همه شلوغی متن با ارجاعات فارسی و لاتین برای چیست؟ ضمن آن که علاوه بر این ارجاعات، پی نوشت هم در کار هست.

نقد پنجم: شیوه ثبت جلد و صفحه

دیگر موضوع مورد نقد این نوشتار، اختلاف در شکل بیان جلد و صفحه یک اثر است. زمانی تفکیک بین جلد و صفحه با این علامت (/) معمول بود و به جای «ج ۵، ص ۱۷» نوشته می شد: «۱۷/۵». اما امروزه اصرار بر این است که حروف جیم و صاد جای آن را بگیرد. ما هم اصراری بر رد این روش نداریم، لیکن اگر نویسنده ای آن را انتخاب نکرد و باروش دیگر، آدرس دهی کرد آن را نادرست ندانیم.

دلیل نادرستی را این می دانند که علامت (/) به معنای تساوی طرفین است. مثلاً می نویسیم: «۱۳۵۸/۱۴۲۷». ولی به نظر نمی رسد این دلیل کافی باشد؛ زیرا اولاً علامت ممیز همیشه به معنی مساوی نیست و ثانیاً همین روش امروزه در برخی کتب و مجلات علمی و تقریباً در تمامی دایرة المعارف ها انجام می شود.

نقد ششم

روش دیگر که بیشتر شبیه روش قدماست، استفاده از رموز است. این شیوه امروزه معمول نیست و بیش تر و پیش تر در نسخه های خطی و چاپ های سنگی از آن استفاده می شد.

نمونه ای از اعمال این روش کهن در یک مجله دانشگاهی: ۱۶

قاضی جمال الدین محمد بن الحسین بن محمد بن القریب (الغریب خ ل - بیح، ص ۲۸۱؛ محمد الغروی خ ۱ - فهرست ج م) ... منتخب الدین کتابی را به وی نسبت داده است؛ با عنوان «العقبه» (فهرست ج ط، ص ۱۷۶ - ج م، ص ۱۱۵ - بیح، ص ۲۸۱)

این روش در صفحاتی از این مقاله تکرار شده و متأسفانه نویسنده از آغاز تا انجام مقاله توضیحی درباره این رموز نداده است و این گونه نیست که این روش در جای دیگر این مجله انجام شده و برای خواننده شناخته شده باشد. رمز «خ ل» روشن است، هر چند امروزه آن هم در مقاله ای علمی و در مجله ای دانشگاهی رایج نیست، اما مقصود از «ج ط، ج م» به سختی روشن